



## قرآن و حدیث

الهی در همگان به ودیعت گذاشته شده و این پیمان ربّانی با روح و روان آنان آمیخته گردیده است، ولی گاهی در اثر غفلت غباری آن را می‌گیرد و یا به علت گناه و عصیان از بین می‌رود. گاهی چون چشمه زلالی آلوده گشته و گاهی همچون شمعی سوسو می‌کند تا آنکه خاموش می‌شود. گاهی جاذبه‌های عادی او را سرگرم می‌کند و زمانی هم زنگار آلودگی او را تیره می‌سازد که فرمود: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۱</sup>.

عشق به حقیقت، عشق به کمال، عشق به زیبایی در نهاد هر انسانی است و از همه مهم‌تر عشق به کمال بی‌پایان، عشق به «خداوند قیوم»، عشق به وجودی که هر چه دارد از خودش است و هر چه دیگران هم دارند از اوست؛ هر اصالت، هر کمال و هر زیبایی. این همه مصلی و مسجد، این همه کلیسا و کنیسه، این همه معبد و موقوفه همه گویای همین عشق و پرستش است، آن هم در همه کس و در هر زمان و در هر مکان.

تلاش رهبران و رهروان هم در آن است که مباد این چشمه زلال تیره‌گردد و این فروغ تابان خاموش شود و اخلاص برای پاک داشتن این نهاد است از هر آلودگی و از هر کدورت و از هر

۱ - مطلقین / ۱۴.

## فروغی از اخلاص در مکتب وحی و نغمه‌های شاعرانه

---

محمد هادی عبد خدایی

---

استادیار دانشکده الهیات مشهد

---

### سرآغاز

در فطرت و نهاد انسان حس خداجویی می‌درخشد و عشق به او تبلور دارد. این میثاق

تیرگی و خلاصه از هر چیز بغیر «او» و در مقابل او.

### حقیقت اخلاص

اخلاص در لغت به معنای خالص کردن است. این واژه از ماده «خلص» گرفته شده است. خالص یعنی صاف و پاک از هر گونه آلودگی. فیومی گوید: «خلص الماء من الكدر، صفا». طریحی گوید: خالص در لغت عبارت از هر چیزی است که پاک و بی‌آمیزه بوده و ممزوج به چیزی غیر از خودش نباشد و در عرف، عمل خالص اختصاص یافته است به آنچه قصد قربت در آن از هر شائبه‌ای جدا باشد و در نظر نداشته باشی که کسی غیر از خداوند تو را بستاید.<sup>۱</sup>

راغب گوید: خالص مانند صافی است منتهی خالص در مورد چیزی است که آلودگی آن برطرف شده و در مورد صافی گفته شده است درباره چیزی است که از آغاز آلوده نشده باشد. سپس در مورد اخلاص می‌گوید: حقیقت اخلاص عبارت از بیزاری از هر چیزی غیر خداوند است.<sup>۲</sup>

قرشی گوید: اخلاص دین برای خدا، آن است که دین را از شرک بت‌پرستان و تثلیث‌نصاری و تشبیه یهود و مطلق غیر خدا خالص و پاک و صاف کنیم. صیغه‌های ماضی و اسم فاعل آن همه راجع به این معنی است، مثل: ﴿وَ اٰخْلَصُوا

دِينَهُمْ لِلّٰهِ﴾ (نساء / ۱۴۶) ﴿فَاعْبُدِ اللّٰهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ (زمر / ۲) ﴿وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ﴾ (بقره / ۱۳۹) ﴿وَ اَدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (اعراف / ۲۹). مخلص چهار بار، مخلصین هفت بار و مخلصون یک بار در قرآن مجید آمده و همه درباره اخلاص دین‌اند، اما مُخْلِص و مُخْلِصِينَ به صیغه اسم مفعول به معنای آن است که خدا او را برای خود خالص کرده است و غیر خدا را در آن نصیبی نیست.<sup>۳</sup>

خواجه عبدالله انصاری گوید:

«الاخلاص تصفية العمل من كل شوب»<sup>۴</sup>؛ اخلاص عبارت است از پالایش عمل از هر آلودگی.

آیه الله العظمی خمینی گوید:

«یکی از امّهات آداب نیت که از مهمات جمیع عبادات است و از دستورات کلیه شامله است «اخلاص» است و حقیقت آن تصفیه نمودن عمل است از هر شائبه غیر خدا و صافی نمودن

۱ - فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، مکتبه مرتضویه، ج ۴، ص ۱۶۹.

۲ - ابوالقاسم حسین بن محمد معروف به راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، مکتبه مرتضویه، ص ۱۵۴.

۳ - سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۸۰.

۴ - خواجه عبدالله انصاری، منازل السائرین، انتشارات مولی، باب ۲۴، ص ۷۰.

سرّ است از رؤیت غیر حق تعالی در جمیع صوریه و لیبه و ظاهریه و باطنیه و کمال آن ترک غیر است مطلقاً و پانهادن بر انیّت و انانیّت و غیر و غیریت است یکسره، قال تعالی: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ (زمر / ۳)، خدای تعالی اختیار فرموده برای خویش دین خالص را و اگر یکی از حظوظ نفسانیه و شیطانیه در دین باشد خالص نخواهد بود و آنچه خالص نیست حق تعالی اختیار نفرموده و آنچه شائبه غیریت و نفسانیت دارد از حدود دین حق خارج است<sup>۱</sup>.

### ابعاد اخلاص

اخلاص را می‌توان در آغاز به اخلاص در عقیده و اخلاص در عمل تقسیم نمود و اخلاص در عمل هم دارای سه بعد است؛ اخلاص در اطاعت، اخلاص در عبادت و اخلاص در استعانت.

اخلاص در عقیده عبارت از زدودن اعتقاد است از هر نوع آلودگی به ویژه از شرک و دوگانگی و اخلاص در عمل هم عبارت از پاک کردن عمل است از هر شائبه‌ای مانند ریا و سُمعه.

اخلاص در عقیده یعنی خدا را از همتا و ضد و جزء منزّه دانستن. در اکثر آیات قرآن، اخلاص به معنای منزّه دانستن خداوند است از شریک و همتا و در فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام هم به معنای

تنزیه خداوند از ترکیب آمده است، آنجا که می‌فرماید:

«و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه»<sup>۲</sup>.

کمال توحید او خالص کردن [عقیده] است برای او و کمال خالص کردن برای او هم نفی صفات است از او.

کمال اخلاص برای خداوند نفی صفات از اوست؛ یعنی خداوند صفاتی زائد بر ذات ندارد. ذات او ذات واحدی است که جامع جمیع کمالات می‌باشد. آیات قرآنی بر واحدیت خداوند دلالت دارد و فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام گویای احدیت اوست که هر دو در سوره توحید جمع می‌باشد.

اخلاص در عبادت، همان‌طور که گفته شد، عبارت از آن است که انسان عبادت خود را تنها برای خدا انجام دهد و از هر گونه ریا و سمعه‌ای پرهیز نماید. اخلاص در عمل به منزله نور است و روان، اگر اخلاص نباشد عمل انسان به مانند

۱- آیه الله روح الله موسوی خمینی، آداب الصلاة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ص ۱۶۱-۱۶۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه یک، ص ۲۸. برخی از مترجمان محترم نهج البلاغه اخلاص را در این عبارت به پرستش دور از هر شائبه و آمیزه ترجمه کرده‌اند، در صورتی که فرمایش امام، به دلیل عبارت بعد، ناظر به اخلاص عقیدتی است نه عملی.

چراغی بی‌نور و انسانی مرده است.

اخلاص در عمل و عبادت هم به دو گونه است؛ اخلاص عوام و اخلاص خواص، یا به تعبیر فاضل نراقی اخلاص صدّیقین<sup>۱</sup>. اخلاص عوام عبارت از اخلاص افرادی است که عبادت خود را برای خدا انجام می‌دهند، ولی هدف و منظورشان ایمنی از رنج و عذاب و یا دریافت پاداش و ثواب است، چه دنیوی باشد و چه اخروی؛ مانند فردی که صدقه می‌دهد برای سلامتی در دنیا و یا زکات می‌پردازد برای ایمنی از جهنم، یا نماز فریضه می‌خواند برای درک درجات بهشتی و یا نافله‌ای می‌خواند برای فراوانی روزی. این نوع عبادت گر چه از نظر شرعی صحیح است و پسندیده و نتیجه‌بخش می‌باشد، ولی در درجه‌ای قرار ندارد.

اخلاص خواص عبارت از اخلاص افرادی است که عبادت خود را برای خدا انجام می‌دهند و هیچ هدف و منظوری هم غیر از خدا ندارند و از خدا، غیر خدا را نمی‌خواهند و در لوح دلشان غیر از خدا چیز دیگری وجود ندارد.

امیر المؤمنین علیه السلام عبادت نوع اول را تاجرانه و غلامانه معرفی می‌فرماید و عبادت نوع دوم را عبادت شاکرانه و آزادانه<sup>۲</sup>.

اخلاص هدف‌نهایی و موجب رستگاری است، اخلاص ملاک عبادت و موجب قبولی آن است و با اخلاص آدمی از مهالک نجات یافته،

به قرب الهی نائل می‌گردد<sup>۳</sup>.

همه چیز باید همراه با اخلاص باشد که امیر مؤمنان و امام مخلصان و الگو و اسوه اخلاص فرمود:

«و اخلص لله عمَلک و عِلْمک و حُبک و بُغْضک و اَخَذکَ و تَرَکک و کَلَامک و هَمک»<sup>۴</sup>.  
علم و عمل، حب و بغض، انجام و ترک، و سخن و سکوت خود را تنها برای خداوند قرار ده.

همه روابط باید بر پایه اخلاص باشد که همان امام فرمود:

«زُوروا فی الله و جالِسوا فی الله و اعطوا فی الله و امنعوا فی الله».

برای خدا یکدیگر را ملاقات کنید و با همدیگر مجالست داشته باشید. برای خدا انفاق کنید و برای او از انفاق به نااهل بازدارید.

در همه حال هم باید به یاد خدا بود که همان حضرت فرمود:

«الزَمِ الاخلاص فی السرِّ و العلانیة و الخشیة فی الغیب و الشهادة و القصد فی الفقر و الغنی و

۱- جامع السعادات، ج ۲، ص ۴۰۳.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷.

۳- عبدالواحدین محمد آمدی، غرر الحکم و دررالکلم، مکتب الاعلام الاسلامی، ص ۱۹۸-۱۹۷.

۴- همان.

العدل فی الرضا والسخط»<sup>۱</sup>.

ملازمت داشته باش با اخلاص در پنهانی و آشکار و با خوف الهی در خلوت و جلوت و با میانه‌روی در فقر و ثروت و با عدالت در خشنودی و غضب.

علمای اخلاق و سالکان وادی عرفان سخنهای ارزنده‌ای در مورد اخلاص گفته‌اند؛ از جمله عالم برجسته مرحوم فیض کاشانی در المحجة البيضاء<sup>۲</sup> و فقیه پیراسته ملا محمد مهدی نراقی در جامع السعادات<sup>۳</sup> و عارف وارسته میرزا جواد آقا ملکی در المراقبات<sup>۴</sup>.

**اخلاص در اطاعت:** اخلاص در اطاعت یعنی تنها خداوند را حاکم دانستن و تنها فرمان از او بردن که فرمود:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾<sup>۵</sup> فرمان تنها از آنِ خداست.

این اخلاص دارای ابعاد بسیار وسیع و گسترده است که بیانگر حاکمیت الهی می‌باشد و هر حاکمیتی غیر از خداوند را نفی و طرد می‌نماید که خود نیاز به بحث مفصلی دارد.

**اخلاص در استعانت:** اخلاص در استعانت یعنی تنها از خدا یاری خواستن. بنده مخلص همچنانکه عبادتش تنها برای خداست استعانتش هم فقط به اوست، همچنانکه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ را می‌گوید، ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ را نیز تلاوت می‌کند. پیامبر اکرم از جبرئیل سؤال نمود و فرمود که

تفسیر اخلاص چیست؟

جبرئیل گفت: مخلص کسی است که هیچ چیز از مردم درخواست نمی‌کند تا آنکه آن را بیابد، هنگامی که یافت بدان راضی می‌گردد، اگر چیزی برای او باقی ماند در راه خدا انفاق می‌کند؛ زیرا کسی که از مخلوقی درخواست نکند اقرار به بندگی و عبودیت در پیشگاه خداوند نموده و وقتی که چیزی را یافت و به آن راضی شد، او از خداوند راضی گشته و زمانی هم که برای خداوند عزوجل بخشش نمود اطمینان به پروردگار داشته است.<sup>۶</sup>

بنده مخلص غیر از خدا کسی را نمی‌شناسد و دست حاجت به سوی شخصی دراز نمی‌کند و دل و امید به احدی نمی‌بندد.

جز آستان توام در جهان پناهی نیست  
سر مرا بجز این در حواله‌گاهی نیست

امیر مؤمنان می‌فرماید:

«اول الاخلاص الیأس مِمَّا فی یدی الناس»<sup>۷</sup>.

۱- همان.

۲- المحجة البيضاء، ج ۸.

۳- جامع السعادات، ج ۲، ص ۴۱۴-۴۰۲.

۴- المراقبات، ص ۵۱-۴۹.

۵- یوسف / ۴۰.

۶- ینابیع الحکمه، انتشارات مسجد جمکران، ج ۲، ص ۲۴۰.

۷- غرر الحکم، ص ۱۹۸.

آغاز اخلاص نومیدی از آنچه در دست مردم است می‌باشد.

امیرمؤمنان پنج وصیت بسیار ارزنده دارد که در آنها می‌فرماید:

«لا یرجون احدٌ منکم الا ربّه»<sup>۱</sup>.

هیچ یک از شما امید به کسی جز پروردگار خود نداشته باشد.

بنده مخلص از همگان بریده و تنها دل به او بسته و چشم از همگان برداشته و تنها به او دوخته و از همه باز آمده و تنها با او نشسته است:

ما در خلوت به روی غیر بستیم

از همه باز آمدیم و با تو نشستیم  
امام سجاد علیه السلام در مناجات خویش می‌گوید:  
«اللهم انی اخلصت بانقطاعی الیک و اقبلت بکلی علیک و صرفت وجهی عنم یرحمتک الی رفدک و قلبت مسألتی عنم لم یرحمتک عن فضلک و رأیت ان طلب المحتاج الی المحتاج سفه من رأیه و ضلّة من عقله»<sup>۲</sup>.

معبود من! از همه کس خالصانه بریده و به تو پیوسته‌ام و با تمام وجود به تو روی آورده‌ام و از کسی که نیازمند به اعانت و عطای توست روی برتافته‌ام و درخواست خود را از کسی که بی‌نیاز از فضل و عنایت تو نیست برگرفته و تغییر داده‌ام و دیدم که درخواست نیازمندی از نیازمند دیگر از سفاهت رأی و ضلالت عقل او

می‌باشد.

هر راهی جز راه دوست بیراهه و هر دستگیره‌ای جز آویزه محبت او افسانه است:

چنین که از همه سو دام راه می‌بینم

به از حمایت زلفش مرا پناهی نیست

### اخلاص و توحید

بنده مخلص از هر دو عالم یکی را جوید و یکی را بیند و یکی را خواهد، دل به یکی بندد و فقط در پیشگاه او چهره ساید:

مردم دیده ما جز به رخت ناظر نیست  
دل سرگشته ما غیر تو را ذاکر نیست

اشکم احرام طواف حرمت می‌بندد  
گر چه از خون دل خویش دمی طاهر نیست  
در دل مخلص چیزی جز نور الهی  
نمی‌درخشد و در اندیشه او جز خدا وجود ندارد:

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ما انعم الله عزّوجلّ علی عبد اجل من ان لا یکون فی قلبه مع الله عزّوجلّ غیره»<sup>۳</sup>.

خداوند متعال عنایت نفرموده است به

۱- نهج البلاغه، حکمت ۸۲.

۲- صحفه سجاده، ترجمه آیتی، دعای ۲۸، ص ۱۱۷.

۳- ینابیع الحکمة، ج ۳، ص ۲۳۹، به نقل از: عدة الداعی، ص ۲۱۹.

بنده‌ای بهتر از آنکه با خداوند در دل او چیز دیگری وجود نداشته باشد.

بنده مخلص تنها عشق و محبت خدا در دلش می‌جوشد و تنها زیبایی و جمال او در دیدگانش می‌درخشد:  
دل سراپردهٔ محبت اوست

دیده آینه‌دار طلعت اوست  
مخلص تنها سرسپردهٔ او بوده، تنها ممنون منت وی می‌باشد:

من که سر در نیورم به دوگون  
گردنم زیر بار منت اوست  
توحید محض سراپای دلش را گرفته و نظیر و مانندی برای دوست نمی‌شناسد، نه ندی و نه ضدی، نه شبیهی و نه مانندی، نه در الوهیت، نه در عبادت و نه در استعانت:

نظیر دوست ندیدم اگر چه از مه و مهر  
نهادم آینه‌ها در مقابل رخ دوست  
موجودات آینه‌هایی هستند که در مقابل جمال ایزدی قرار گرفته و نشانگر شمائی از جمال و کمال او می‌باشند، ولی آینه کجا و فروزنده آینه و آیه کجا و صاحب آیه؟!

همّ و غمّ او یار است و فکر و ذکر او دلدار:  
از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است  
غرض این است وگرنه دل و جان این همه نیست  
لحظه‌هایی را که در دعا به سر می‌برد و  
عالی‌ترین لحظات و اوقاتی را که غرق در

مناجات است، بهترین اوقات وی است.  
هنگامی که آیات حشر را تلاوت می‌کند  
مشتاقانه اشک می‌ریزد که فرمود:

﴿وَلَيْنَ مُنَّمْ أَوْ قَتَلْتُمْ لِأَلِي اللَّهِ تُحْشَرُونَ﴾<sup>۱</sup>  
و اگر مرید یا کشته شدید به سوی خداوند  
محشور می‌گردید.

و زمانی که آیات لقاء را می‌خواند عاشقانه  
پرواز می‌کند که فرمود:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا  
صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾<sup>۲</sup>

هر کس که به لقای پروردگارش امید دارد،  
عمل نیکو انجام دهد و در پرستش او هیچ کس را  
شریک قرار ندهد.

مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست  
می‌کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم  
بنده مخلص هر جا که رود با خداست، چه  
زندان و چه گلزار، چه اداره و چه بازار، چه  
محراب عبادت و چه میدان شهادت. حتی چه  
مسجد و چه کنشت، گر چه برخی پاک و برخی  
پاک‌تر و بعضی آلوده و بعضی آلوده‌تر، نه در  
مسجد عجب و ریا دارد و نه در کنشت گرایش و  
ضاللت. نه لذت گلزار او را به غفلت می‌اندازد و  
نه رنج زندان:

۱- آل عمران / ۱۵۸.

۲- کهف / ۱۱۰.

تو خانقاه و خرابات در میانه مبین  
 خدا گواست که هر جا هست او با ماست  
 جز آستان بلند الهی پناگاهی نمی شناسد و  
 جز در پیشگاه او در مقابل کسی کُرنش نمی کند  
 که او «ملاذ اللانذین و معاذ العائذین» است.  
 جز آستان توام در جهان پناهی نیست  
 سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست  
 دل داده محبت اوست و پیوسته خویش را در  
 محضر او می بیند:

هواخواه توام جانا و می دانم که می دانی  
 که هم نادیده می بینی و هم ننوشته می خوانی  
 او به روشنی می بیند که فرمود: ﴿الْمَ يَعْلَمُ  
 بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ﴾<sup>۱</sup> (آیا نمی داند که خداوند می بیند)  
 و به هر پنهانی آگاه است که فرمود: ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ  
 الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾<sup>۲</sup> (خداوند به دیده  
 خیانت بار و آنچه در سینه ها پنهان می دارند آگاه  
 است).

بنده مخلص پیوسته مراقب است که مباد  
 صفای سینه اش کدر گردد و خانه دل جای دیگری  
 شود، اندیشه اش به غیر خدا متوجه گردد و در  
 خاطره اش چیزی جز یار بگذرد:  
 پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب  
 تا در این پرده جز اندیشه او نگذارم  
 پیوسته به یاد اوست و ملازم حضور، دل به  
 او دارد و سر به آستان او:

به پای بوس تو دست کسی رسید که او  
 چو آستانه بدین در همیشه سر دارد  
 هیچ گاه از او غفلت نمی ورزد، بلکه از هر  
 چیز دیگری تغافل نموده، نثار راهش می کند:  
 حضوری گر همی خواهی از او غافل مشو حافظ  
 متی ما تلق من تهوی دع الدنيا و اهلها  
 در هر موقعیتی که هست رشته محبت  
 دوست را رها نکند و در هیچ بحرانی او را  
 فراموش ننماید:

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان  
 نگاه دار سررشته تا نگه دارد  
 از دیدگاه مخلص بدترین بدبختی دوری از  
 یار است، همان طوری که بهترین سعادت را  
 غنودن در آغوش محبت او می داند:  
 گو برو و آستین به خون جگر شوی  
 هر که در این آستانه راه ندارد  
 شهید عارفان و سید شهیدان در مناجات  
 خود در صحرای عرفات می گفت:

«ما ذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ و ما الَّذِي فَقَدَ مَنْ  
 وَجَدَكَ لَقَدْ خَابَ مِنْ رُضَىٰ دُونَكَ بَدَلًا و لَقَدْ  
 خَسِرَ مَنْ بَقِيَ عِنكَ مَتَحَوَّلًا»<sup>۳</sup>  
 چه دارد آن که تو را ندارد و چه ندارد آن که تو  
 را دارد. محققاً تهیدست شد آن که به جای تو

۱- علق / ۱۴.

۲- غافر / ۱۹.

۳- مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص ۴۹۶.



دیگری را گزید و زیانمند شد آن که از تو برید و روی برگرداند.

## اخلاص و آزادی

لازمه اخلاص آزادی و حریت است، بندگی خدا را گزیدن و از ماسوای او آزاد بودن، آزادی از هر قید و بندی و از هر رنگ و تعلقی، سر در پیشگاه او به زمین ساییدن و در مقابل همگان سربلند بودن، از «پادشاه و گدا فارغ» بودن و در مقابل گدایان درگاه او فروتنی کردن، عشق او را گزیدن و از «هر دو عالم آزاد» بودن و خلاصه رهایی از هر رنگ و تعلقی و تنها آراسته شدن به عبودیت و صبغه الهی.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است  
برخی گمان می‌کنند معنای آزادی رهایی از هر فرمان مذهبی یا دستور اخلاقی است، در حالی که این رهایی آزادی نیست، بلکه بی‌بندوباری است و از هر اسارتی بدتر می‌باشد. بندگی شهوت از هر بندگی بدتر و اسارت هوای نفس از هر اسارتی خطرناک‌تر است. بنده مخلص یک ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾<sup>۱</sup> گفته و از همه چیز رهاگشته و یک ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾<sup>۲</sup> گفته و به عالی‌ترین قدرت پیوسته است، همچون خلیل الرحمن که از هر بت و صنمی رها شده و عاشقانه گفته است:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّى فَطَرَ السَّمَوَاتِ  
وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾<sup>۳</sup>

همانا روی به سوی کسی آوردم که آفریدگار آسمانها و زمین است در حالی که گرایش به حق داشته، هیچ‌گاه از مشرکان نمی‌باشم.

## اخلاص و رهایی از دنیا

بنده مخلص عاشق خداست و عشق به او را با متاع دنیا معاوضه نمی‌کند، بر خلاف آنهایی که از حقیقت بویی نبرده‌اند و از چشمه فیض الهی سیراب نگشته‌اند که قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ  
الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ \*  
أُولَئِكَ مَا وَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۴</sup>

آنهایی که به دیدار ما امید ندارند و به زندگی دنیا راضی شده و دل بسته‌اند و آنهایی که از آیات ما غافل هستند، جایگاهشان در آتش است به واسطه اعمالی که انجام داده‌اند. یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود او گدایی در آستان الهی را به سلطنت جهانی نمی‌دهد که فرمود:

۱ - فاتحه / ۵.

۲ - همان.

۳ - انعام / ۷۹.

۴ - یونس / ۷-۸.

﴿ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ ﴾<sup>۱</sup>

آنچه نزد شماست نابود خواهد شد و آنچه نزد پروردگار است باقی خواهد ماند. زیرا از آستان درگاه اوست که آدمی اوج گرفته، در آسمان لایتناهی کمال پرواز می‌کند: گدایی در جانان به سلطنت مفروش کسی ز سایه این در به آفتاب رود کودکان دنیا در دنیایی از واهمه و خیال به سر می‌برند و بر سر هیچ و پوچ می‌جنگند، چند صباحی شیفته ریاست هستند، ولی با یک سگته یا سرطان همه باد و بروت‌ها می‌خوابد و چند روزی در تکاثر به سر می‌برند، ولی با یک ورشکستگی به خاک مذلت می‌نشینند، اما عارفان واقعی در افقی برتر پرواز می‌کنند، اگر ریاست را هم در دست گیرند برای اجرای حق و عدالت است و اگر به ثروت حلالی هم برسند برای انفاق و بخشش است.

### اخلاص و رهایی از جحیم و جنت

بهشت و جهنم گرچه مطلوب و مرهوب می‌باشد، ولی بنده مخلص در افقی برتر پرواز می‌کند و برگرد کوی دوست می‌چرخد و خشنودی خدا را بر هر چیزی ترجیح می‌دهد: سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض

به هوای سر کوی تو برفت از یادم همان‌طور که امام مخلصان و امیر مؤمنان

فرمود: عبادت او نه تاجرانه است و نه غلامانه، بلکه آزادانه می‌باشد<sup>۲</sup>:

طلعت حور نخواهم که بود عین قصور  
با خیال تو اگر با دگری پردازم  
او از یار، یار خواهد و از خدا، خدا و بدون  
خدا هیچ چیزی برای وی ارزشی ندارد:  
هر خمر بهشتی است بریزید که بی‌دوست  
هر شربت عذیم که دهی عین عذاب است

### اخلاص و رهایی از خود

بنده مخلص حتی از خود هم رها شده است، او خدایین است نه خودبین و خداخواه است نه خودخواه:

چنان پر شد فضای سینه از دوست  
که فکر خویش گم شد از ضمیرم  
خودبینی بزرگ‌ترین آفت است و مادرِ بته‌ها  
بت نفس (خود) است:

حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز  
خوشا کسی که در این راه بی‌حجاب رود  
پیوسته خودبینی و خودخواهی را سرکوب  
می‌کند و از هویت وابسته خویش صرف نظر  
می‌نماید تا غرق در هویت اصیل الهی شود:  
بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار  
که با وجود تو کس نشنود ز من که منم

۱- نحل / ۹۶.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷.

این وجود وابسته بشری و این هستی نیازمند انسانی، صرف تعلق و فقر است و بنده مخلص می‌یابد که این هستی وابسته و محتاج چیزی نیست که آدمی دلبستگی بدو داشته باشد و بدان اعتماد ورزد. انسان پیوسته در حضور الهی است و قیومیت او بر وی سایه افکنده است، ولی تا هنگامی که توجه به خویش داشته باشد متوجه به او نبوده و شاهد دلدار نخواهد بود:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز  
محور همه چیز خداوند است، ولی انسان به غلط خود را محور می‌پندارد، و همه چیز را با خود مقایسه می‌کند، یا با منافع و خواسته‌های خود؛ از این رو در مقابل خدا و حق بتی به نام نفس یا خود دارد و تا هنگامی که در این مقام باشد حق و واقعیت را درک نمی‌کند و در کلیه مسائل فقط خود را می‌بیند و در قضاوتها حق را در طرف خویش می‌پندارد:

ز جیب خرقة حافظ چه طَرَف بتوان بست

که ما همه طلبیدیم و او صنم دارد  
بنده مخلص پیوسته می‌خواهد که از این صنم‌بینی رها شده صمدین شود و از این خودبینی خلاص شده، خدا بین گردد:

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم

طایر قدسم و از دام جهان برخیزم  
در این جهان به صورت یک زندانی به سر

می‌برد و پیوسته اشتیاق به لقای الهی دارد، تا آنجا که وقتی شمشیر زهرآگین پسر مرادی بر سرش فرود می‌آید می‌فرماید:  
«فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ».

سوگند به پروردگار کعبه که رستگار شدم.

با سینه‌ای شعله‌ور و با دیده‌ای اشک‌آلود  
عاشقانه می‌گوید:

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر

خرمن سوختگان را همه گو باد ببر

روز مرگم نفس وعده دیدار بده

وانگهم تا به لحد فارغ و آزاد ببر

بنده مخلص هر چه را فراموش کند خدا را

فراموش نمی‌کند و از هر چه درگذرد از خدا  
نمی‌گذرد:

هرگز مهر تو از لوح دل و جان نرود

هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود

از خیال من سرگشته هوای رخ دوست

به جفای فلک و غصه دوران نرود

آن‌چنان مهر توام در دل و جان جای گرفت

که گرم سر برود مهر تو از سر نرود

آن‌چنان محو خداوند شده که دل و ضمیرش

مرآت الهی گردیده و آن‌چنان شیفته و شیدای او

شده که به کلی فارغ از خویش گشته است:

آخر به چه گویم هست از خود خیرم چون نیست

وز بهر چه گویم نیست با وی نظرم چون هست

آن شهید عارفان که درس اخلاص را از

عرفات تا کربلا آموزش داده در مناجات خویش  
در پیشگاه احدیت می‌گوید:

«الهی کیف استعزّ و فی الدّلة ارکزتنی، أم  
کیف لا استعزّ و الیک نسبتنی، الهی کیف لا افتقر  
و انت الذی فی الفقراء اقمتنی، ام کیف افتقر و  
انت الذی بچودک اغنیتنی»<sup>۱</sup>.

معبود من! چگونه دعوی عزت کنم و حال  
آنکه مرا در ذلت (امکانی) قرار داده‌ای و چگونه  
اظهار عزت نکنم و حال آنکه مرا به خودت  
نسبت داده‌ای؟! معبود من! چگونه خود را  
نیازمند ندانم و حال آنکه مرا در میان نیازمندان  
به پا داشتی، یا چگونه اظهار نیاز کنم در صورتی  
که مرا با کرم خود بی‌نیاز ساختی؟!<sup>۲</sup>

بنده مخلص برای خود هیچ حیثیت و بهایی  
قائل نیست و هر حیثیت و اعتباری که دارد از او  
می‌داند:

من ار چه حافظ شهرم جُوی نمی‌ارزم  
مگر تو از کرم خویش یار من باشی  
همان‌طور که به خود توجّه و عنایتی ندارد با  
همه پاک‌ی و کمال به اعمال و کردار خویش هم  
توجهی ندارد، بلکه همه را از خدا می‌بیند و  
توکل به لطف و مرحمت او دارد:

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است  
راهرو گرسد هنر دارد توکل بایش  
یک عمر گهربار همراه با هزاران عبادت و  
ایثار دارد و در عین حال می‌گوید:

«آه من قلة الزاد»<sup>۲</sup>؛ آه از کمی توشه.

### اخلاص و رهایی از همه چیز

بنده مخلص آن‌گاهی که از چشمه عشق وضو  
ساخته و به آهنگ دلنواز تکبیر مترنم شده، از  
سفر مادی به سیر ملکوتی پرداخته، همه چیز را  
رها کرده و بلکه پشت پا به هر چه که هست زده  
است.

او غرق جلوات محبوب است و حال گفت و  
شنود با احدی را ندارد:

چنان کرشمه ساقی دلم ز دست ببرد  
که با کس دگرم نیست برگ گفت و شنید  
در آستان بلند الهی غنودن و سر در پیشگاه او  
به زمین ساییدن بهتر از هر چیز و خوش‌تر از هر  
مقامی است:

زهی همت که حافظ راست از دنیا و از عقبی  
نیاید هیچ در چشمش بجز خاک سر کویت  
آن چنان بلندپرواز است که در مقابل هیچ  
قله‌ای سر فرود نمی‌آورد و آن‌چنان مناعت طبع  
دارد که دل به هیچ گوهری نمی‌بندد:  
به خرمن دو جهان سر فرو نمی‌آرند  
دماغ کبر گدایان و خوشه‌چینان بین  
امیر مؤمنان فرمود:

۱ - دعای عرفه، به روایت اقبال.

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۷۷.

«من اخلص النية تزهده عن الدنيا»<sup>۱</sup>.

هر کس که نیتش را خالص گردانید از پستی کناره‌گیری نمود.

هدف او نه دنیا است و نه عقبی، نه متاع دنیوی و نه نعیم بهشتی؛ زیرا متاع دنیوی اندک است، همان‌طور که خداوند فرموده است:

﴿فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْأَخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾<sup>۲</sup>

نیست کالای زندگی دنیا در مقابل آخرت مگر کم و اندک.

و نعیم بهشتی هم در مقابل رضوان الهی کم‌بهاتر است، همان‌طور که فرمود:

﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾<sup>۳</sup>

خشنودی الهی برتر است.

نعیم هر دو جهان پیش عاشقان تو مجوی که این متاع قلیل است و آن عطای حقیر

### هدف آفرینش

همچنانکه هدف از تأسیس دانشگاه تحصیل علم و دانش است، هدف از ایجاد جهان هم عبادت کردن است به معنای وسیع آن. تحصیل باعث ارتقای دانشجو می‌شود و عبادت هم سبب تکامل انسان. اگر دانشجویی نسبت به تحصیل سهل‌انگار باشد عمرش به بطالت می‌گذرد و اگر انسانی هم نسبت به عبادت مسامحه‌کار باشد عمرش به بی‌حاصلی و

خسران سپری می‌شود:

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت  
باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود  
بنده مخلص هم حاصل کارگه کون و مکان را  
این خور و خواب نمی‌پندارد، بلکه منظور اصلی  
را عبادت خدایی می‌داند که فرمود:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾<sup>۴</sup>.

جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا عبادت کنند.

از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است  
غرض این است و گر نه دل و جان این همه نیست  
دنیا برای مخلص آینه است، خودبخود  
اهمیتی ندارد مگر آنکه جلوات زیبای الهی را  
منعکس نماید و نشانگر پرتوی از انوار ایزدی  
باشد. آنگاه است که بر «کلک آن نقاش جان  
افشان» کرده و آن را «مسجد احباء الله» می‌نامد<sup>۵</sup>:

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود  
رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست

### ثمرات و اثرات اخلاص

اخلاص خود ثمره توحید و نهایت درجه

۱- ینایع الحکمه، ج ۲، ص ۲۴۹.

۲- توبه / ۳۸.

۳- توبه / ۷۲.

۴- ذاریات / ۵۶.

۵- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

یقین است<sup>۱</sup>. هر چه ایمان انسان قوی‌تر باشد  
اخلاص او هم فزون‌تر خواهد بود و افرادی که به  
بیراهه رفتند «چون ندیدند حقیقت ره افسانه  
زدند». در عین حال اخلاص اثرات و ثمراتی دارد  
که درخشش آن را می‌توان در عشق «شادمانی»  
تسلیم، رضا و توکل متبلور دید.

**اخلاص و عشق:** اولین ثمره اخلاص،  
شیفتگی و عشق است. هر چه انسان خود را  
پالایش دهد عشق او نسبت به معبود بیشتر  
گردد، تا به جایی می‌رسد که از صمیم دل  
می‌گوید:

از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر  
یادگاری که در این گنبد دوار بماند  
گل هر چه پاک‌تر باشد جلوه‌اش بیشتر بوده و  
در نتیجه شیدایی بلبل زیاده‌تر خواهد بود. یک گل  
خاک‌آلوده و یا پژمرده بلبلی را به حال نمی‌آورد،  
ولی گلی که بر روی گلبرگ‌هایش شبنمی از پاک‌ی  
نشسته بلبل را به نغمه و می‌دارد تا عاشقانه  
غزلسرای می‌کند. عمل صالح هم هر چه پاک‌تر  
باشد شیفتگی انسان را به ساحت الهی بیشتر  
می‌کند و هر چه خالص‌تر باشد عشق و وله او را  
زیاده‌تر می‌گرداند:

حال دل با تو گفتم هوس است  
خبر دل شنفتم هوس است  
شب قدری چنین عزیز و شریف  
با تو تا روز خفتم هوس است

از برای شرف به نوک مژه  
خاک راه تو زُفتم هوس است  
بنده مخلص حال و هوای دگری دارد، غرق  
شیدایی و عشق است و گرم راز و نیاز می‌باشد و  
روزگار را با عیش و عشرت در این مسیر  
می‌گذراند:

سر ز مستی برنگیرد تا به صبح روز حشر  
هرکه چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست  
از این خاکدان بریده و در بلندای اوج آسمان  
معرفت پرواز می‌کند و تا ابدیت اوج می‌گیرد:

کمتر از ذره نئی پست مشو مهر بورز  
تا به خلوت‌نگه خورشید رسی چرخ‌زنان  
نه از ثروت اثری ماند نه از مکت، نه از جاه  
و نه از جلال. آنچه برای آدمی به صورت  
جاودانه می‌درخشد احوال و اعمالی است که در  
مسیر عبودیت به کار رود:

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده<sup>۲</sup>  
بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست  
**اخلاص و شادمانی:** بنده مخلص شادمان  
است، خرسند است، خوشحال است، بهترین  
نعمت را در آغوش گرفته و سرگرم عشقبازی با  
اوست، او گدایی در دوست را به شاهی نمی‌دهد  
و بندگی درگاه او را به خواجگی نمی‌فروشد:

۱- غر الحکم، ص ۱۹۷.

۲- کار افتاده: عاشق.

آن دم که با تو باشم یک سال هست روزی  
و آن دم که بی تو باشم یک لحظه است سالی  
در هنگام وصول و ملازمت آن چنان شادمان  
است که اوقات او به زودی سپری می شود، به  
طوری که یک سال او بمانند روزی است و در  
موقع مفارقت آن چنان در سختی و دشواری  
است که یک لحظه سالی به شمار می آید.  
او از تجلیات الهی بهره مند می گردد و از راز و  
نیاز با او لذت می برد و خود را پیوسته در اوج  
عزت می بیند:

هر دَمش با من دلسوخته لطفی دگر است  
این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد  
همه چیز را در ملازمت الهی می بیند و  
سعادت هر دو سرا را در عبودیت. بندگی الهی  
حریت را به همراه دارد و گدایی او توأم با  
سلطنت می باشد:

امید خواجگی ام بود بندگی تو جستم  
هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم  
آن کس که جرقه ای از بارقه الهی را ببند برای  
همیشه روشن می گردد و آن کس که جامی از  
عشق سرمدی را نوشد برای همیشه سیراب  
شود، آن کس که در کمند عشق او گرفتار آید  
دیگری را کی گزیند و آن کس که شیفته او شود  
کجا چشمی به غیر بندد:

هر که را با خط سبزت سر سودا باشد  
پای از این دایره بیرون نهد تا باشد

من چو از خاک لحد لاله صفت برخیزم  
داغ سودای توام سیر سویدا باشد  
اخلاص و تسلیم: بنده مخلص تسلیم محض  
است؛ زیرا خود را بنده می داند و لازمه عبودیت  
هم تسلیم می باشد. هر چه خدا خواهد همان  
خواهد و هر چه او فرمان دهد همان کند:

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم  
لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی  
چون خلیل الرحمن تن به سوختن خویش  
می دهد و چون ذبیح او تن به قربانی خود که  
می گوید:

﴿يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ  
الْصَّابِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

ای پدر انجام ده آنچه که به تو فرمان داده شده  
است، اگر خدا بخواهد مرا از صابران می یابی.  
مزن ز چون و چرا دم که بنده مُقبل  
قبول کرد به جان هر سخن که جانان گفت  
هم در نظام تکوین سر تسلیم فرود می آورد و  
هم در قانون تشریحی که فرمود:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا  
شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا  
قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>۲</sup>.

مطلب چنان نیست (که آنان پندارند) سوگند  
به پروردگارت، ایمان ندارد مگر آنکه در

۱- صافات / ۱۰۲.

۲- نساء / ۶۵.

خصومت و نزاعشان تو را حکم قرار دهند، آن گاه در مقابل حکم تو هیچ گونه دلتنگی نداشته باشند و از دل و جان تسلیم تو گردند.

او نه سر می‌شناسد، نه پا، نه شدت می‌شناسد نه رخاء، گاهی در اوج عزت به سر می‌برد و گاهی در کنج زندان:

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست

که هر چه بر سر ما می‌رود ارادت اوست  
او تن به هر سختی می‌دهد و خار راه دوست  
را به مژگان می‌خرد، پادشاهی و گدایی بر او  
یکسان است و لذت و نعمت در مقابل او  
مساوی است:

روندگان طریقت ره بلا سپرند

رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز  
بنده مخلص بلندپروازی است که در اوج  
احدیت بال می‌گشاید و تنها چشم به انعام او  
می‌دوزد، در محدوده این و آن کار نمی‌کند و  
چشم امید به دست کوتاه تنگ‌نظران و خرده‌بینان  
ندارد:

بُر ز خَلق و چو عنقا، قیاس کار بگیر

که صیت گوشه‌نشینان ز قاف تا قاف است  
**اخلاص و رضا:** بنده مخلص افزون بر زینت  
تسلیم مزین به زیور رضا است؛ زیرا خداوند را  
هم حکیم می‌داند و هم توانا که قهراً داده‌اش و  
پدیده‌اش به بهترین وجه می‌باشد. اعتقاد او آن  
است که «در این دایره یک نقطه خلاف از کم و

بیش» وجود ندارد و هر چه دست قدرت ازلی  
ترسیم نموده عین مصلحت و جمال می‌باشد. از  
این رو بگویند آنچه را او بگوید و پسندد آنچه را  
او پسندد:

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب  
که حیف باشد از او غیر او تمنّایی  
پادشاهی و گدایی بر او یکسان است و  
سلامتی و بیماری در برابرش مساوی، که هر  
چیزی را به جای خود نیکو می‌داند و از هر یک  
بهره‌ای عارفانه برمی‌دارد:

اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم

جواب تلخ می‌زیید لب لعل شکرخارا  
او در سوز و گداز عشق الهی می‌سوزد و  
پیوسته هم سوز را از او می‌داند و هم گداز را، هم  
دعا را و هم اجابت را، هم درد عشق را و هم  
درمان وصل را:

دردم از یار است و درمان نیز هم

دل فدای او شد و جان نیز هم  
هم دعا از تو، اجابت هم ز تو

ایمنی از تو مهابت هم ز تو  
وادی رضا وادی بسیار سبز و خرمی است و  
آسمانی پر ستاره دارد. اگر آدمی در این وادی قرار  
گیرد همه چیز را زیبا می‌بیند و با آغوش باز  
استقبال می‌کند، با عشق و علاقه می‌پذیرد و زیر  
شمشیر غمش رقص‌کنان می‌رود:



دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی

ریا

چو شمع خنده کنان ترک سر توانی کرد  
نه در خواست، نه شکایت: بنده مخلص هیچ  
گاه به شکایت نمی پردازد؛ زیرا همه اش جمال و  
زیبایی می بیند و همه اش صلاح و مصلحت  
مشاهده می کند:

نقطه مقابل اخلاص ریا است، آن هم در  
مقابل اخلاص عوام و گر نه اخلاص خواص یا  
صدیقین همچنانکه گفته شد دقیق تر و باشکوه تر  
است.

ریا: رثاء، به معنای تظاهر و نشان دادن به غیر  
است (اقرب الموارد) و آن این است که شخص  
کار خوبی انجام دهد و قصدش تظاهر و نشان  
دادن به مردم باشد.

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند  
ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه روم  
هیچ گاه دست نیاز به سوی احدی دراز نکند  
و عبودیت توحیدی خویش را مکدر نسازد:

قرآن کریم کار ریائی را به سنگ صاف و  
سختی تشبیه می کند که بر روی آن خاک  
مختصری قرار گرفته باشد، در این میان رگبار  
شدیدی ببارد و تمام خاکها را بزداید و تنها  
سنگی باقی می ماند که هیچ گونه دانه و آبی هم  
در آن نفوذ نمی کند. همچنانکه این خاک در  
مقابل باران شدید مقاومتی ندارد و در این سنگ  
هم دانه ای نمی روید، عمل ریائی انسان ریاکار به  
واسطه نیت باطل او هیچ گونه ارزشی نداشته به  
واسطه آن فکر باطل به کلی محو و زائل می گردد.  
خداوند متعال می فرماید:

حافظ آب رخ خود بر در هر سفله مریز  
حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم  
آنهاهی که در اوج اخلاص پرواز می کنند حتی  
نیاز خود را به ملائک مقرب نمی گویند، همانند  
ابراهیم خلیل الرحمن که به میان خروارها آتش  
پرتاب شد و در مقابل جبرائیل گفت:  
«اما الیک فما لی الیک حاجة».

اما به تو، من حاجتی به تو ندارم.  
نه از مال می ترسد که به یغما رود چون ابن  
ابی عمیر و نه از جان باکی دارد که بر سردار شود  
چون میثم تمار و نه از آبرو بیمناک است که او را  
رافضی گویند و قطعه و قطعه اش کنند چون  
کمیت اسدی:

هر آبروی که اندوختم ز دانش و دین  
نثار خاک ره آن نگار خواهم کرد

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ  
وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ  
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانَ عَلَيْهِ تَرَابٌ فَاصَابَهُ  
وَأَبْلُ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا﴾

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿١﴾

ای اهل ایمان صدقات خود را به سبب منت و آزار تباه نسازید، مانند آن کس که مال خود را از روی ریا انفاق کند و ایمان به خدا و روز جزا ندارد. مثل او به مانند سنگ سختی است که بر روی آن خاکی بوده که باران تندی بر آن ببارد (همچنانکه چیزی بر روی سنگ باقی نمی ماند) ریاکار هم نمی تواند حاصلی از کار ریائی خود برداشت نماید و خداوند کافران را هدایت نمی فرماید.

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید:

از مفاد آیه مبارکه روشن گردید که: قبول عمل نیاز به نیت اخلاص و قصد انجام آن برای خدا را دارد، و هر دو گروه شیعه و سنی از پیامبر اکرم ﷺ نقل نموده اند که فرمود: اعمال تنها بستگی به نیتها دارد.<sup>۲</sup>

حافظ در موارد بسیاری از عمل ریائی نکوهش کرده و از آن اظهار تنفر نموده است. کار ریائی نه تنها مفید نیست، بلکه ایمان را هم مخدوش ساخته، بزرگترین ضربه را بر پیکر دین انسان وارد می سازد:

آتش دلق و ریا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو هر تصور غیر خدایی روح لطیف عارف را ضربه می زند و برای او رنج و عذابی دردناک ایجاد می کند:

چاک خواهم زدن این دلق<sup>۳</sup> ریائی چه کنم  
روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم  
غزلسرای شیراز ریا و نظایر آن را با واژه ها و  
کلماتی مانند ریا، دلق ریائی، خرقه آلوده، خرقه  
سالوس، نقش ازرق، شید، عجب، تزویر،  
سالوس، عمل بر مجاز، زهدفروشی و طامات  
محکوم می نماید و از آن تبری می جوید.  
ریاکاری خود نوعی شرک است، که پیامبر  
اکرم ﷺ فرمود:

«ان أخوف ما اخاف عليكم الشرك الاصغر،  
قالوا و ما الشرك الاصغر يا رسول الله؟ قال:  
الرياء. يقول الله تعالى يوم القيامة اذا جازى العباد  
باعمالهم اذهبوا الى الذين كنتم تراؤون في الدنيا  
فانظروا هل تجدون عندهم الجزاء»<sup>۴</sup>.  
وحشتناک ترین چیزی که بر شما بیم دارم  
شرک کوچک تر است.

گفتند شرک کوچک تر چیست ای پیامبر  
خدا؟

۱- بقره / ۲۶۴.

۲- سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۳،  
ص ۳۹۰.

۳- دلق نوعی جامه پشمین است که صوفیان  
می پوشیدند و نشان زهد بود.

۴- المحجة البيضاء، ج ۶، ص ۱۴۰، به نقل از: احیاء  
العلوم. در پاورقی آمده است: اخرجہ الترمذی، ج ۹،  
ص ۲۳۰.

فرمود: ریا. خداوند در روز قیامت هنگامی که بندگان را به واسطه اعمالشان پاداش می‌دهد (به ریاکاران) می‌فرماید: بروید نزد آنهایی که برای ایشان در دنیا کار انجام می‌دادید، ببینید آیا پاداش را نزد ایشان می‌یابید؟!<sup>۱</sup>

ریاکار گاه به یک شریک قائل نمی‌شود، بلکه شریکها می‌جوید و تنها یک بت ندارد، بلکه در برابر بت‌های گوناگون سر می‌ساید!

خدا ز آن خرقة بیزار است صدبار

که صد بت باشدش در آستینی  
حافظ دردمند، درد دین دارد و آرزو می‌کند که کاش به جای این خرقة پوشان سالوس‌گر و ریاکاران تاریک‌دل، خلوت‌نشینی از غیب چراغی برافروزد و جانهای مکدر و تیره و تاریک را روشنی بخشد.<sup>۱</sup>

درونها تیره شد باشد که از غیب

چراغی بر کند خلوت‌نشینی

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کل رياء شرک، انه من عمل للناس کان ثوابه علی الناس و من عمل لله کان ثوابه علی الله»<sup>۲</sup>.

هر ریائی شرک است، هرکس برای مردم کاری کند پاداش او برعهده مردم است و هرکس برای خدا کاری کند پاداشش با خداست.

عمل ریائی عملی مجازی و خالی از حقیقت است و باعث شرمندگی و سرافکنندگی در روز جزا می‌باشد:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید  
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد  
خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾<sup>۳</sup>

هرکس امید لقای الهی را دارد، عمل شایسته انجام دهد و در عبادت پروردگارش کسی را شریک نگرداند.

امام صادق علیه السلام ذیل این آیه می‌فرماید:

«الرجل يعمل شيئاً من الثواب لا يطلب به وجه الله، أنما يطلب تزكية الناس، يشتهي ان يسمع به الناس فهذا الذي اشرك بعبادة ربه، ثم قال: ما من عبد اسرّ خيراً فذهبت الايام ابدأ حتى يظهر الله له خيراً و ما من عبد يسرّ شراً فذهبت الايام حتى يظهر الله له شراً»<sup>۴</sup>.

شخصی کار خوبی را انجام می‌دهد، ولی مراد و مقصودش پروردگار نمی‌باشد، بلکه می‌خواهد مردم او را فرد خوبی پندارند و علاقه دارد که کار خوب او به سمع آنان برسد. این شخص همان کسی است که در عبادت

۱ - حافظ‌شناسی، به کوشش سعید نیاز کرمانی، انتشارات

پازنگ، ج ۱۱ (از ۱۵ جلدی)، ص ۲۰۵.

۲ - المحجة البيضاء، ج ۶، ص ۱۴۶، به نقل از: کافی، ج ۲،

ص ۲۹۶، ح ۱۶.

۳ - کهف / ۱۱۰.

۴ - کافی، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۴.

پروردگارش شریک قائل شده است.

سپس فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که کار خیری را انجام دهد و آن را پنهان کند مگر آنکه پس از گذشت روزهایی خداوند آن کار خوب را آشکار نماید و هیچ بنده‌ای هم نیست که کار شری را انجام داده و پنهان گرداند مگر آنکه پس از روزگاران خداوند بدی آن را آشکار فرماید. آنهایی که در وادی عرفان پرواز می‌کنند فقط خدا را می‌بینند و تنها خدا را می‌خواهند، هر قدمی را برای او برمی‌دارند و هر کاری را فقط به خاطر او انجام می‌دهند:

غلام همت آن نازنینم

که کار خیر بی‌روی و ریا کرد  
آنها نه تنها به فکر ریا نیستند، بلکه درصدد  
اختفا می‌باشند، همانطور که حضرت مسیح  
فرمود:

«اذا كان يوم صوم احدكم فليدهن رأسه و  
لحيته و يمسح شفتيه لئلا يرى الناس أنه صائم و  
اذا اعطى بيمينه فليخف عن شماله و اذا صلى  
فليرخ ستر بابه، فان الله يقسم الثناء كما يقسم  
الرزق»<sup>۱</sup>.

هرگاه روزِ روزه یکی از شما بود، سر و  
محاسن خویش را روغن‌مالی کند و دو لبش را  
مسح کند تا آنکه مردم ندانند که او روزه‌دار است  
و هنگامی که با دست راستش انفاق کرد از دست  
چپ خود مخفی دارد و زمانی که نماز خوانده

پرده در منزل خویش را ببندازد؛ زیرا خداوند  
همچنانکه روزی را تقسیم می‌کند ثنا و مدیحه را  
هم تقسیم می‌فرماید.

هر کاری که در آن ذره‌ای ریا باشد نه تنها  
بی‌ارزش است، بلکه وزر و وبالی بیش نیست،  
چنان که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«ان المرأی ینادی علیه یوم القیامة یا فاجر،  
یا غادر، یا مرأی ضلّ عملک و حبط اجرک،  
اذهب فخذ اجرک ممن کنت تعمل»<sup>۲</sup>.

روز قیامت به ریاکار... با فریاد گفته می‌شود:  
ای گناهکار! ای خیانتکار! ای ریاکار، کارت  
بی‌نتیجه بود و اجر و پاداشت نابود شد، برو و  
پاداش خود را از آن کسی که برای او عملی انجام  
داده‌ای دریافت کن.

حافظ به حق قرآن کز شید و زرق بازای

باشد که گوی عیشی در این میان توان زد  
عارف از ریاکاری احساس شرم می‌نماید و  
دورنگی را گناهی بزرگ می‌شمارد:

بس که در خرقة آلوده زدم لاف صلاح

شرمسار از رخ ساقی و می رنگینم  
روحیات زشت، عارف را رنج می‌دهد و  
شیطان درون او را به عذاب می‌افکند، او از  
هرگونه ظاهرسازی متنفر است و از هر زرق و

۱ - المحجة البيضاء، ج ۶، ص ۱۴۱. مأخذی برای آن نقل  
نکرده است.

۲ - همان.

برقی بیزار می‌باشد:

صوفی بیا که خرقه سالوس برکشیم  
وین نقش زرق را خط بطلان به سر کشیم<sup>۱</sup>  
امام صادق علیه السلام اشخاص دو رنگ را مورد  
ملامت قرار داده می‌فرماید:

«ما یصنع احدکم ان یظهر حسناً و یستر سیئاً،  
الیس یرجع الی نفسه فیعلم ان ذلک لیس کذلک  
والله تعالی یقول «بل الانسان علی نفسه  
بصیره» ان السریرة اذا صحت قویت العلانیة»<sup>۲</sup>.

منظور شما چیست که ظاهر خود را آراسته و  
در اندرون نیتی زشت دارید؟ مگر همه این  
کارهای برونی انسان به نفس و نیت درونی او  
باز نمی‌گردد و خودش هم می‌داند که نیت او به  
مانند ظاهرش خوب و نیکو نیست. خداوند  
متعال هم می‌فرماید: بلکه انسان به نفس و درون  
خود آگاه است، گر چه عذرهایی هم بیاورد، اگر  
باطن انسان خوب و سالم باشد اعمال ظاهری او  
هم قوی و با قوام خواهد بود.

امام علیه السلام در این سخنان به صورت محاوره  
مطالب خود را بیان می‌نماید، افراد را گاهی به  
صورت حاضر و گاهی هم به شکل غایب مورد  
خطاب قرار می‌دهد، و به چند نکته ارزنده اشاره  
می‌فرماید:

- ۱- از ریاکاری و دو رنگی باید برحذر بود.
- ۲- ارزش کارهای انسانی وابسته به نیات  
درونی او می‌باشد.

۳- افراد ریاکار به خوبی می‌دانند که نیت  
ایشان مانند ظاهرشان پاک و پسندیده نیست.  
۴- هر انسانی بهتر از هر کسی به نفس و درون  
خود آگاه است.

۵- اگر انسان درون و نیتش پاک باشد، کار و  
عملش ارزشمند است، ولی اگر نیتش پاک نباشد  
عمل او مانند طبلی تو خالی و سرابی بی‌آب و  
چشمه‌ای خشک می‌باشد.

عمل ریائی ظاهری دلیزیر دارد و باطنی  
نفرت‌آور. مانند آدمی است بی‌روح و مرده‌ای  
بی‌جان که نقشی ندارد و صفایی ایجاد نمی‌کند:  
نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ

طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد  
حافظ گاهی آن‌چنان از ریا اظهار نفرت  
می‌کند که آن را بدتر از صد گناه معرفی می‌نماید:  
می‌خور که صد گناه ز اغیار در حجاب

بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند  
حافظ در این بیت میان گناه پنهان و طاعت  
ریائی مقایسه می‌کند و می‌گوید آن گناه پنهانی  
برای شرم از خداست و این ریا برای خودنمایی.  
البته این نوع سخنان نباید باعث تجری گناهکار  
گردد، همان‌طور که منظور شاعر هم مقایسه

۱ - سالوس در لغت به معنای خدعه، حيله، چرب‌زبانی  
و مکاری است و زرق به معنای دو رنگی، ریاکاری و  
کبود شدن است.

۲ - کافی، ج ۲، ص ۲۹۵، ح ۱۱.

است نه تجری و بهتر است که گفته شود: طاعت ریائی بدتر از صد گناه پنهانی است.

### تزویر

تزویر عبارت از آن است که انسان خود را به دروغ خوب جلوه دهد، زهد ندارد خود را زاهد معرفی می‌کند و غرق دنیا است، ولی خویش را بی‌اعتنا بدان می‌نماید. حافظ با بدبینی هر چه تمام‌تر مردم اهل زمان خویش را مزور معرفی نموده می‌گوید:

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب  
چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند  
مزور گاهی نماز را وسیله تزویر قرار می‌دهد  
و گاهی قرآن را، گاهی سجاده را و گاهی دلق را،  
حافظ هر گناهی را بهتر از آن می‌داند که آدمی  
مقدسات را وسیله تزویر قرار دهد و از این رو  
می‌گوید:

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی  
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را  
البته برخی این موضوع را بهانه بولهوسی و  
عیاشی قرار می‌دهند و گر نه فرد متعهد و دیندار  
نه می‌می‌خورد و نه قرآن را دام تزویر می‌کند.

### دو رنگی

برخی گرگ‌صفتانی هستند که در لباس میش  
درآمده‌اند و برخی روباههایی هستند که فلسفه

می‌بافند. بعضی ظاهری فریبنده دارند و باطنی  
وحشتناک و بعضی هم زبانی شیرین دارند و  
نیتی شیطانی:

غلام همت دردی کشان یکرنگم

نه آن گروه که ازرق لباس و دل‌سیه‌اند

### خودنمایی

ریا تنها در موضوعات دینی و معنوی  
نیست، بلکه در امور مادی و دنیوی هم  
امکان‌پذیر می‌باشد. برخی به قدرت خود  
می‌بالند و بعضی هم ثروت خویش را به رخ  
دیگران می‌کشند. قرآن کریم این گونه افراد را هم  
ریاکار معرفی نموده، از همگامی و همشکلی با  
آن‌ان برحذر می‌دارد. در حادثه جنگ بدر  
می‌نویسند: سپاه فریش با کبر و نخوت هر چه  
تمام‌تر از مکه خارج شد و راهی بدر گردید. در  
میانه راه، ابوسفیان که تازه به مکه رسیده بود  
پیغام داد بازگردند. ابوجهل که از سرکردگان سپاه  
بود گفت: امکان ندارد که برگردیم مگر آنکه به  
بدر وارد شویم (بدر یکی از مراکز تجمع عرب  
بود) باید سه روز در آنجا اقامت نموده شترها  
بکشیم و شرابها بنوشیم و خوانندگان برای ما  
بخوانند و بنوازند و این حرکت و تجمع خود را  
به گوش عرب برسانیم تا برای همیشه از ما

واهمه و ترس داشته باشند<sup>۱</sup>.

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا  
وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا  
يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾<sup>۲</sup>

و نباشید مانند افرادی که از شهرهای خود خارج شدند برای طغیان و خودنمایی و بازداشتن (مردم) از راه خداوند، در حالی که خداوند به آنچه می‌کنند احاطه دارد.

انگیزه ابوجهل و یارانش از این مانور نظامی و سیاسی سه چیز بود: یکی طغیان و دیگری خودنمایی و سوم، بازداری مردم از حرکت در مسیر الهی. خداوند متعال هم مؤمنان را از مشابهت با آنان بر حذر می‌دارد.

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾<sup>۴</sup>

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس خود را

معبود خویش ساخته است؟!

گر جان به تن ببینی مشغول کار او شو

هر قبله‌ای که بینی بهتر ز خودپرستی

خودبینی سبب می‌شود که انسان به

اشتباهات خود پی نبرد، اشکالات خویش را

نپذیرد و در نتیجه همیشه در جا بزند و هیچ‌گونه

ترکیه و ارتقایی نداشته باشد.

تا فضل و عقل بینی بی‌معرفت نشینی

یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی

خودبینی جمود فکری می‌آورد، عقل را

کور می‌کند و انسان را از اندیشه صحیح باز

می‌دارد<sup>۵</sup>.

### خودبینی

خود را دیدن و دیگری را به بهایی نگرفتن از اخلاق زشت و ناپسند است. خودبینی و خودپسندی و خودخواهی هر سه از صفات ناپسندی هستند که معمولاً با هم جمع می‌شوند. خودبینی در مقابل حق‌بینی و خودپسندی در برابر حق‌پسندی و خودخواهی در مقابل حق‌خواهی است. این سه بُتِ خطرناک آفات بزرگی را همراه دارند و تا آنجا انسان را می‌برند که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾<sup>۳</sup>

۱- ابن هشام، سیره النبی، مکتبه مصطفوی، ج ۲، ص ۲۷۰ و ۳۲۹.

۲- انفال / ۴۷.

۳- جاثیه / ۱۸.

۴- فرقان / ۴۳.

۵- خودبینی بشر از خودخواهی که جزء غرایز حیوانی است (ولی در حیوان در همان حدود حفظ نفس متوقف می‌ماند و قابل اغماض است) شدیدتر می‌باشد و او را به ورطه‌ای پایین‌تر از درندگان می‌اندازد و منشأ انواع شنایع و جرائم حتی اعمال سفاهت‌آمیزی می‌شود که شخص را در جامعه منفور و لااقل مضحکه و هدف استهزاء قرار می‌دهد. علی دشتی، نقشی از حافظ، کتابخانه ابن سینا، ص ۲۰۰.

یا رب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید  
دود آهیش در آیینۀ ادراک انداز  
در بیت فوق، حافظ در کنار خودبینی  
عیب‌بینی را مطرح می‌کند. برخی نسبت به خود  
عجب داشته خودپسند می‌باشند و نسبت به  
دیگران سوء ظن داشته بدبین هستند، همچنانکه  
حضرت مسیح می‌فرماید: خاشاکی را در چشم  
برادرش می‌بیند، ولی چوب بزرگی را در دیده  
خودش مشاهده نمی‌کند. برخی مرتب خود را  
می‌ستایند و از دیگران انتقاد می‌نمایند، خود را  
خوب می‌پندارند و دیگران را بد و خود را صالح  
و همگان را طالح و این آفت بزرگی است که  
گاهی گریبان جامعه‌ای را می‌گیرد و شاعر شیرین  
سخن ما خود را از آن کنار می‌داند.

ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم  
جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم

### زهد فروشی

حافظ در موارد متعددی زهد را در کنار ریا  
معرفی می‌کند و می‌گوید:

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت  
حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو  
باید توجه داشت که زهد و پارسایی در  
محدوده قوانین شرعی خوب و پسندیده است و  
نموداری از پاکی و نزاهت انسانی است، ولی  
برعکس زهد ریائی زشت و ناپسند بوده، از

رذائل اخلاقی به شمار می‌رود، گر چه معمولاً  
بسیاری از قلندران به صورت مطلق زهد را  
محکوم می‌کنند:

ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم

با ما به جام باده صافی خطاب کن  
طامات به معنای حوادث عظیم، اقوال  
پراکنده و معارفی است که صوفیان بر زبان رانند  
و در ظاهر گزافه به نظر آید. حافظ در جای دیگر  
بی‌باکانه زهد را در کنار ریا قرار داده، رندان را  
مبای از آن می‌دارد:

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل

ما را خدا ز زهد و ریا بی‌نیاز کرد  
غزلسرای ما با صراحت هر چه تمام‌تر احترام  
به زهدفروشان را خطا دانسته می‌گوید:

مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ

که دست زهدفروشان خطاست بوسیدن  
و سرانجام با رعایت عدالت به صورت بسیار  
زیبا می‌گوید:

دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات

مکن به فسق مباحات و زهد هم مفروش  
برخی برای پرهیز از زهد فروشی تظاهر به  
گناه می‌کنند. این عمل هم ناپسند و زشت است؛  
زیرا رعایت حریم الهی واجب و لازم است و  
همان‌طور که زهدفروشی زشت و ناپسند است  
تجرّی به گناه و تظاهر بدان هم پرده‌داری و هتک  
حرمتها می‌باشد. ①